

## زمینه های پیدایش روی داد پارک اتابک

دکتر علی اکبر خدروی زاده

### چکیده

انقلاب مشروطه آغازگر تحولات نوین سیاسی- اجتماعی گسترده ای در تاریخ معاصر ایران به شمار می آید. در فرایند این انقلاب - همانند دیگر انقلاب های بزرگ جهان- روی دادهای گوناگون سیاسی- اجتماعی به وقوع پیوسته است که تحلیل و بررسی هر یک از آن ها نیاز به مطالعه و تأمل بسیار دارد. از جمله این روی دادها که باید به تلخی از آن یاد کرد ، واقعه پارک اتابک است (۱۳۲۸ ه.ق). این روی داد ، که حدود سیزده ماه پس از فتح تهران و در پی قتل سید عبدالله بهبهانی و تحت عنوان خلع سلاح مجاهدان اتفاق افتاد ، سرانجام ، به کشته و مجروح شدن تنی چند از مجاهدان و تیر خوردن پای ستارخان و خلع سلاح بخشی از مجاهدان انجامید. از آن جایی که بررسی این روی داد مهم نیاز به مطالعه عمیق درباره اوضاع سیاسی ایران پس از فتح تهران دارد، مقاله حاضر می کوشد ضمن بررسی اوضاع سیاسی ایران در ماه های نخست پس از فتح تهران و معرفی جناح های گوناگون سیاسی - که از عوامل اصلی تضادها و تنش های دوره مورد نظر بوده اند - زمینه های پیدایش این روی داد را مورد ارزیابی قرار دهد.

**کلید واژه ها:** انقلاب مشروطه ، فتح تهران ، اقتدارگرایی ، خلع سلاح مجاهدان، پارک اتابک.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

فتح تهران (در ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷)، اگرچه نقطه پایانی بر دوره خودکامگی (اقتدار سنتی) شاهان قاجار و احیای نظام مشروطه بود، اما در عین حال، سرآغاز شکل‌گیری اقتدارگرایی جدید در تاریخ معاصر ایران نیز به شمار می‌آید. با فتح تهران و پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روسیه، نخستین گردهم‌آیی فاتحان تهران تحت عنوان «مجلس عالی» با حضور نزدیک به پانصد نفر از وکلای مجلس اول، سرداران ملی، عده‌ای از وزیران و شاه‌زادگان واعیان و تجار و رؤسای اصناف و برخی از مشروطه‌خواهان در بهارستان تشکیل شد (ملک زاده، ۱۳۶۳: ۶/۱۲۳۷). به موجب تصمیم «مجلس عالی»، مجمعی تحت عنوان «کمیسیون فوق‌العاده» با ۲۶ نفر به منظور رسیدگی به امور کشور شکل گرفت و آغاز به کار کرد. اما چندی بعد کمیسیون مزبور جای خود را به شورای دیگری به نام «هیئت مدیره» واگذار کرد. نخستین اقدام کمیسیون مزبور، خلع محمدعلی شاه از مقام سلطنت و نصب احمدشاه به جای او بود. اما چون احمد شاه به سن قانونی نرسیده بود، علی‌رضا خان عضدالملک ایلخان ایل قاجار به نیابت سلطنت معرفی شد. سپس بسیاری از مناصب سیاسی-نظامی کشور در اختیار عناصر دیوان سالار اقتدارگرا قرار گرفت. از جمله آن که محمدولی خان تنکابنی به وزارت جنگ، و علی‌قلی خان بختیاری (سردار اسعد) به وزارت داخله منصوب شدند. ریاست نظمیته تهران نیز به پیرم خان ارمنی واگذار شد. مخبرالسلطنه به حکومت آذربایجان، و نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری به حکومت اصفهان انتخاب شدند (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۹۵-۴۹۴؛ تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۲۹۹-۲۹۸/۱). از این تاریخ به بعد، قدرت اصلی کشور در دستان دیوان سالارانی قرار گرفت که در پی افزایش اقتدار سیاسی خود بودند. به بیان دیگر، با خلع محمدعلی شاه از سلطنت، عناصر دیوان سالار قاجار، که مترصد فرصت لازم برای افزایش قدرت و نفوذ سیاسی خود بودند، از خلاء قدرت سنتی سلطنت به نفع خود بهره بردند و درصدد قبضه کردن تمام عیار قدرت برآمدند. بنابراین، با فتح تهران اقتدار سنتی قاجار از ساختار قدرت سیاسی حذف شد و جای خود را به اقتدارگرایی جدید سپرد. دیوان سالاری اقتدارگرای قاجار، که آمیخته‌ای از دیوان سالاران سنتی و تجدد خواه بود، از همان روزهای نخست فتح تهران در صدد کسب قدرت و حذف رقبای سیاسی خود برآمد، لیکن در درون خود نیز با تضادها و تنش‌های جدی مواجه شد. به بیان دیگر، وجه اشتراک دیوان سالاران سنتی و جدید، اقتدارگرایی جدید و برخورد با عناصر مشروطه خواه تندرو بود. با این

حال، در صورت ضرورت، با هرگونه طیف و یا جناح سیاسی \_ در چهارچوب منافع خود- دست به سازش مصلحت اندیشانه می زد، تا ضمن حذف رقبای سیاسی، موقعیت خود را تثبیت نماید.

## اقتدارگرایی پس از فتح تهران

فتح تهران نقطه عطفی در تاریخ انقلاب مشروطه ایران به شمار می آید. پس از فتح تهران، افراد جدیدی وارد عرصه رقابت سیاسی شدند که در مشروطه اول یا جزو مخالفان مشروطه بودند، و یا نقش چندانی در آن نداشتند؛ لیکن به علت نقش مؤثری که در فتح تهران و احیای نظام مشروطه ایفا کرده بودند، خود را صاحبان و حافظان مشروطه می دانستند. مضافاً این که دیوان سالاران لیبرال تجددخواه نیز، که از اعتبارسیاسی - اجتماعی قابل توجهی برخوردار بودند و نقش مؤثری در شکل گیری ساختار جدید قدرت ایفا می کردند، در صدد همکاری نزدیک با آنان برآمدند. بر خلاف آن، رهبران جناح انقلابی (رادیکال) مشروطه اول بر این اعتقاد بودند که «آن ها موجد و مولد و پدر مشروطیت اند و مشروطیت ملک طلق آن هاست و دیگری را به آن حقی نیست». آنان هم چنین مدعی بودند، کسانی که در فتح تهران نقش داشته اند، «در حقیقت حقی را که محمدعلی شاه غصب کرده بود، از او گرفتند. حقاً و انصافاً باید آن حق را به صاحبان اصلی آن برگردانند و در مقابل پاداشی هم بگیرند و پی کار خود بروند و آن ها مشروطیت را اداره کنند» (ملک زاده، همان: ۱۳۲۴). به همین دلیل، وقتی که در هیئت مدیره زمزمه زمام داری سپهدار و سردار اسعد بلند شد، جمعی از رهبران تندرو مشروطه اول اظهار داشتند که مصلحت در این است که سرداران ملی خود را آلوده به امور اجرایی نکنند و تنها به کارهای دولت نظارت داشته باشند (همان جا).

با همه این اوصاف، سرانجام قدرت اصلی کشور در دستان محمدولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)، ملاک بزرگ، و علی قلی خان بختیاری (سردار اسعد) و نجف قلی خان صمصام السلطنه، دو تن از رؤسای ایل بختیاری، قرار گرفت، که از حمایت و همکاری همه جانبه دیوان سالاران تجدد خواهی چون مشیرالدوله و وثوق الدوله برخوردار بودند. البته باید به جمع آنان، عناصر استبدادخواهی مانند عین الدوله و علاءالدوله و امثال ایشان را افزود که پس از فتح تهران جان به سلامت برده و خود را در بین مشروطه خواهان جا داده بودند. افراد مزبور، که از نفوذ سیاسی \_ اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند، به تدریج توانستند به

مقامات و مناصب مهم سیاسی از قبیل وزارت و حتی رئیس الوزرای هم دست پیدا کنند. بر این اساس ، یکی از مورخان عصر مشروطه ، که خود از نزدیک نظاره گر قدرت یابی این اشخاص بوده است ، در مورد آنان چنین می نویسد: «به محض تشکیل دولت جدید، عده ای از کهنه کارها و مرتجعین هزار رنگ که در هر پیش آمد لباس روز را در بر می کنند ، از طرف سرداران ملی ، که یکی وزارت جنگ و دیگری وزارت داخله را عهده دار بود ، به بالاترین مقامات دولتی منصوب گشتند» (همان ، ۱۲۷۳).

در چنین وضعیتی ، فردی مانند احمدخان علاء الدوله حاکم سابق تهران ، که از طرف داران سرسخت استبداد قاجار بود و جرقه های اولیه انقلاب مشروطه به علت رفتار ناشایست او نسبت به تجار قند تهران زده شد ، به حکم رانی ایالت فارس منصوب گردید. قوام الملک شیرازی نیز ، که خود و پدر و خانواده اش از آغاز برقراری نظام مشروطه به مخالفت با آن برخاسته بودند ، در این زمان به سبب دوستی که با سردار اسعد در دوره اقامت در اروپا پیدا کرده بود ، به حکومت ایالت کرمان منصوب شد (همان جا). انتصاب این قبیل افراد ، موجب اعتراض مشروطه خواهان تندرو گردید . از جمله آن که سید حسن تقی زاده در واکنش به این انتصاب ها خطابه ای در هیئت مدیره به این شرح ایراد کرد : « چند نفر از رجال دوره سابق که به اصطلاح با استخوان و با شأن هستند ، این ملت و دولت را به واسطه یک عقیده فاسده اسیر و طرف احتیاج خود نموده اند و چون عقیده جمعی بدبختانه بر این است که هر کاری پیش بیاید [از جمله] حکومت فارس و خراسان و آذربایجان و وزارت جنگ ، داخله ، مالیه ، و غیره ، لابد آن را منحصر در این اشخاص معدود می دانند و مثل محال تصور می کنند که بشود آن شغل های بزرگ را به اشخاص دیگر غیر از آن ها از طبقه دوم و سوم داد ؛ دلیل بزرگ آن ها این کلمه است که فلانی استخوان فرمان فرمایی خراسان را ندارد و اگر در معنی حقیقی کلمه استخوان غور کنیم و تشریح نماییم ، منتهی به این می شود که آن شخص با استخوان یک مرتبه پیش ، حکومت فارس یا اصفهان و چند ماهی در روی فلان مسند و به هر وسیله بوده در عهد سابق به توسط پیشکش و تعارف و غیره نشسته و یا دوره شاه شهید را درک کرده ... » (همان ، ۱۲۷۴) . تقی زاده در پایان نطق خود خاطر نشان ساخت که یکی از راه های نجات کشور و توسعه آن ، روی کار آوردن افراد لایق و واگذاری کارهای بزرگ به افراد طبقه متوسط است ؛ و بدون انجام این کار ، اصلاح ایران تقریباً غیر ممکن خواهد بود (همان ، ۱۲۷۵) .

## جناح بندی های سیاسی و قتل اشخاص در تهران

پس از فتح تهران - در دورهٔ خلائی قدرت سنتی سلطنت قاجار- دو جریان عمدهٔ سیاسی برای تصاحب قدرت رو در روی هم قرار گرفتند. این دو جریان ، چندی بعد در قالب دو حزب دموکرات و اعتدالی به رقابت سخت با یکدیگر پرداختند. البته به موازات فعالیت این دو حزب ، رقابت های شخصی و قومی و قبیله ای نیز بین افراد مختلف به وجود آمد که شاید ارتباط چندانی هم به خط فکری یا جهت گیری سیاسی آنان نداشت . از جمله ، رقابت و خصومت سردار اسعد بختیاری با سپهدار تنکابنی ، که از عوامل اصلی به وجود آمدن واقعهٔ پارک اتابک بود. بنا براین ، در کابینه های متمایل به اعتدالیون و یا دموکرات ها، عناصر دیوان سالار سنتی و لیبرال تجددخواه به طور مشترک حضور می یافتند ، و در واقع هر دو حزب مزبور در مواقع ضروری وارد سازش های سیاسی می شدند . به همین دلیل ، نمی توان تنش های سیاسی این دوره را صرفاً در چهارچوب رقابت های دو حزب دموکرات و اعتدالی خلاصه کرد . زیرا در پاره ای از موارد نیز دو حزب مزبور اشتراک نظر داشتند و برای رفع برخی از مشکلات کشور به همکاری با یکدیگر می پرداختند . از جمله آن که در مورد خلع سلاح مجاهدان ، هم دولت سپهدار که از حمایت اعتدالیون برخوردار بود ، و هم دولت مستوفی الممالک که روابط نزدیکی با دموکرات ها داشت، موضوع مزبور را جزو برنامه های دولت خود اعلام کردند(روزنامهٔ مجلس، س ۳، ش ۶۰: ۲-۳؛ مذاکرات مجلس، ۲۳ رجب ۱۳۲۸).

در این زمان ، علاوه بر رقابت سیاسی دو حزب دموکرات و اعتدالی ، دسته بندی دیگری ، که خصوصیت ایلیاتی داشت ، در تهران شکل گرفته بود. بدین صورت که مجاهدان گیلانی به طرف داری از سپهدار، در برابر بختیاری ها ، که پشتیبان سردار اسعد بودند ، به رقابت و جبهه گیری با یکدیگر می پرداختند . تا پیش از ورود ستارخان و مجاهدان تبریز به تهران ، قسمت اعظم مجاهدان گیلان ، به دلیل گرایش سپهدار و سردار محیی به حزب اعتدالیون ، به آن حزب گرایش یافته بودند( دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۳/۱۳۳). عده ای از مجاهدان نیز که تحت فرمان حیدرعمواوغلی و علی محمد تربیت بودند ، به دلیل گرایش سیاسی سران خود ، به دموکرات ها پیوسته بودند( کسروی ، ۱۳۵۶: ۱۲۹). بنابراین، هنگام ورود ستارخان و مجاهدان تبریز به تهران (۶ ربیع الثانی ۱۳۲۸) - که در اصل با فشارهای دولت روسیه از تبریز به تهران تبعید شدند- سه گرایش عمدهٔ سیاسی در میان مجاهدان تهران وجود داشت :

۱. وابستگان به حزب دموکرات. ۲. وابستگان به حزب

اعتدالیون. ۳. بختیاری ها. از این رو ، ستارخان و باقرخان ، بدون آن که از وضعیت حقیقی تهران آگاهی کامل داشته باشند ، وارد جناح بندی های سیاسی شدند؛ به گونه ای که کسروی در توصیف وضعیت آن دو می نویسد : « آنان حال روشنی نداشتند و نمی دانستند چه بکنند و با چه دسته ای همراه باشند و از درون دل ها آگاه نبودند . مردانی که به کشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جان بازی شیوه ای نشناخته ، در برابر این نیرنگ ها و روبه کاری ها هم چون پلنگ بیابان بودند که به کوچه های پیچاپیچ و بن بست شهری افتد و راه چاره را گم کند» ( همان جا).

ستارخان ظاهراً به دلیل اختلافاتی که از قبل با برخی از سران دموکرات ها - از جمله تقی زاده - داشت ، و نیز همکاری برخی از مجاهدان گیلان با اعتدالیون - از قبیل سردار محیی ( معزالسلطان ) - ترجیح داد که با اعتدالیون همکاری کند (همان : ۱۳۲). با این حال ، در حزب اعتدالیون ، ستارخان دشمنان با نفوذی از قبیل فرمان فرما (وزیر داخله) داشت ، که به دلیل محبوبیت زیادی که ستارخان در نزد مردم یافته بود ، به او رشک می ورزیدند.

به هر حال ، ورود ستارخان و مجاهدان آذربایجان به تهران ، خود باعث اختلاف در میان مجاهدان ، وکلای مجلس دوم و اعضای دولت شد (دولت آبادی ، همان : ۱۳۴). به تدریج مجاهدان طرف دار دموکرات ها گارد «فاتح» ، و مجاهدان طرف دار اعتدالیون گارد «محیی» را تحت نظر سردار محیی ایجاد کردند . علاوه بر آن ، ستارخان و باقرخان و سردار محیی و ضرغام السلطنه ، انجمن «احرار» را بر ضد سردار اسعد بختیاری تشکیل دادند (همان : ۱۳۵-۱۳۳ ؛ کوهستانی نژاد، ۱۳۷۰ : ۵) ؛ زیرا سردار اسعد به دلیل رقابت شخصی که با سپهدار داشت ، از اعتدالیون جدا شده بود و به همکاری با دموکرات ها می پرداخت . بنابراین ، تقسیم بندی و حضور مجاهدان در میان دموکرات ها و یا اعتدالیون ، بیش از آن که تحت تأثیر افکار یا گرایش های خاص سیاسی باشد ، متأثر از منافع فردی و یا رقابت های قومی و قبیله ایی بود که پس از فتح تهران رواج یافت.

در چنین آشفته بازار سیاسی ، اوضاع تهران به شدت بحرانی بود. فعالیت گروه های نظامی و دسته بندی های جدید، وضعیت مرکز کشور را هر لحظه وخیم تر می کرد . استفاده از سلاح برای تصفیه حساب های شخصی و سیاسی به صورت پدیده ای عادی درآمد بود . بجز خود سری های گروه های مسلح ، درگیری اعتدالی و دموکرات و جبهه گیری سیاسی این دو بر ضد یکدیگر و به خصوص درگیری نیروهای

نظامی نیز وضع را مخاطره آمیز کرده بود. دو دسته مجاهد، یکی گارد «فاتح» از طرف دموکرات ها، دیگری گارد «محمی» از طرف سردار محمی و اعتدالیون، دائماً با هم درگیری داشتند (دولت آبادی، همان: ۱۳۳؛ کسروی، همان: ۱۳۱-۱۲۶). نتیجه طبیعی این روند به وجود آمدن فضای وحشت و قتل های سیاسی بود.

در روزهای بحرانی بین استعفای سپهدار، تا تشکیل کابینه مستوفی الممالک، حادثه مهمی در تهران روی داد که به بحرانی تر شدن اوضاع سیاسی کشور منجر شد. در ۸ رجب ۱۳۲۸ ه. ق (۱۶ ژوئیه ۱۹۱۰ م.) سید عبدالله بهبهانی، یکی از رهبران برجسته دینی انقلاب مشروطه، به قتل رسید. در مورد عوامل اصلی این حادثه اظهار نظرهای گوناگونی شده است (برای آگاهی بیشتر، ر. ک: امیرخیزی، ۱۳۳۹: ۵۱۰-۵۰۹؛ کسروی، همان: ۱۳۲)؛ اما «آنچه مسلم است این است که دموکرات ها می خواستند از نفوذ سید عبدالله بهبهانی بکاهند» (اتحادیه، ۱۳۶۱: ۲۵۷). به همین سبب، حیدرخان عمو اوغلی و سیدحسن تقی زاده رهبر حزب دموکرات، به دست داشتن در این حادثه متهم شدند. افکار عمومی نیز آن چنان بر ضد آن دو تحریک شد، که اولی زندگی مخفی اختیار کرد و دومی هم - که در ۲۴ جمادی الاخر ۱۳۲۸ ه. ق (۳ ژوئیه ۱۹۱۰ م.) از سوی مراجع دینی نجف به فساد مسلک سیاسی متهم شده بود و مجلس نیز برای آرام ساختن فضای متشنج سیاسی کشور به وی مرخصی سه ماهه داده بود، به تبریز رفت و پس از مدتی اقامت در آن شهر، راهی استانبول شد و سپس به اروپا رفت (کتاب آبی، ۸۹۱-۴/۸۹۰؛ ملک زاده، همان: ۱۳۳۸؛ افشار، ۱۳۵۹: ۲۲۶). چند روز پس از قتل بهبهانی، اعتدالیون به تلافی آن، علی محمد تربیت (رئیس مخزن نظام و از بستگان تقی زاده) و سید عبدالرزاق همدانی (صاحب دارالصناعه و طنیه) را که طرف دار حزب دموکرات بودند، به قتل رساندند. بر حسب اتفاق صبح همان روز در بازار تهران - سرای حاج ملا علی - دو تن از مجاهدان با یکدیگر درگیر شدند و یکی از آنان به ضرب گلوله دیگری از پا درآمد (روزنامه مجلس، س ۳، ش ۱۴۵: ۲؛ دهخوارقانی، ۱۳۵۶: ۳۶؛ شیرازی، ۱۳۳۰: ۲۳-۲۲). به همین سبب، اوضاع سیاسی کشور از آنچه که بود، وخیم تر شد. در این هنگام، سفارت روسیه نیز به بهانه به خطر افتادن امنیت اتباع خود، از دولت ایران خواست تا هر چه سریع تر نسبت به خلع سلاح مجاهدان اقدام کند (ملک زاده، همان: ۱۳۳۹-۱۳۳۸).

## دولت مستوفی الممالک و خلع سلاح مجاهدان

مستوفی الممالک دولت خود را در ۱۸ رجب ۱۳۲۸ ه.ق به مجلس معرفی کرد. وی که مورد احترام حزب دموکرات بود، اعضای دولت خود را از میان افراد حزب و طرف داران آن انتخاب کرد و تنها فرمان فرما را برای جلب نظر مخالفان به سمت وزارت داخله معرفی کرد. دولت روسیه با این دولت مخالف بود و به خصوص وجود حسین قلی خان نواب وزیر خارجه را قبول نداشت. در مجلس نیز اگرچه مستوفی از حمایت دموکرات ها برخوردار بود، اما در عوض اکثر اعتدالیون با وی مخالف بودند. مشکلات اساسی دولت مستوفی عبارت بودند از: مسئله حضور نیروهای روسیه در کشور، برقراری امنیت، رفع بحران مالی، مسئله استخدام مستشاران مالی خارجی و خلع سلاح مجاهدان (اتحادیه، همان: ۲۷۰).

مستوفی الممالک در ۲۳ رجب ۱۳۲۸ ه.ق برنامه دولت خود را به مجلس تقدیم کرد. در این برنامه، مواردی که جزو اولویت های دولت محسوب می شدند، عبارت بودند از: اقدام فوری در جلب مستخدمان خارجی و اصلاحات لازم در امور مدارس (مذاکرات مجلس دوم، ۲۳ رجب ۱۳۲۸ ه.ق). مجلس این برنامه را که شباهت بسیار با برنامه سپهدار داشت، در چند جلسه مورد بحث و بررسی قرار داد و پس از رأی گیری با ۴۵ رأی موافق و ۶ رأی مخالف و ۱۵ رأی ممتنع، به تصویب رساند (همان، ۱۷ شعبان ۱۳۲۸ ه.ق). دولت مستوفی از همان آغاز با انتقاد سخت اعتدالیون در زمینه مسائل مالی و حضور نیروهای روسیه در کشور مواجه شد؛ به طوری که آن ها در ۲۱ شوال ۱۳۲۸ ه.ق دولت را به دلیل اقدام جدی نکردن در اخراج سربازان روسی از مناطق شمالی کشور و نیز نقض مواد ۱۳، ۱۵ و ۱۶ قانون اساسی و دیر آوردن بودجه به مجلس، استیضاح کردند (همان، ۲۱ شوال ۱۳۲۸ ه.ق).

نخستین اقدام دولت مستوفی برای ایجاد امنیت در کشور، خلع سلاح مجاهدان بود. دولت مستوفی که از پشتیبانی دموکرات ها و بختیاری ها برخوردار بود، بر نقش حساس مجاهدان و رشادت ها و از جان گذشتگی های آنان در فتح تهران واقف بود؛ لیکن «در نظام سیاسی جدید که برای کشور در نظر گرفته شد، دیگر نه برای مجاهدین جایی بود، و نه برای انجمن ها، بلکه می بایست محدود شوند و از مداخله شان در قوای مقننه و مجریه ممانعت شود» (ایران نو، ش ۶۳، ۲؛ آفاری، ۱۳۷۹: ۳۸۶). / ایران نو ارگان حزب دموکرات نیز در این



برداشت منفی نسبت به مجاهدان ، با دولت مستوفی هم عقیده بود. بر اساس دیدگاه این روزنامه، ایران به ارتش جدیدی نیاز داشت ؛ اما مجاهدان که تهران را فتح کرده و موجب احیای مشروطه شده بودند ، برای این منظور مناسب به شمار نمی آمدند. /ایران نو معتقد بود که مجاهدان سرباز نمی شوند و نمی توانند بشوند. مجاهدان به واسطه قوه وجدان و میهن پرستی ، حقوق ملت را از حکومت ظالم استیفا کردند و وظیفه خود را به انجام رساندند . کل ملت مرهون آنان است و از آنان ممنون است. اما ایران به ارتش جدیدی که طبق مقررات جدید سازمان یابد و به مدارس نظام برای تعلیم صحیح سربازان نیاز دارد. بدین ترتیب ، مجاهدان مسلح ، که بی کار و در خیابان ها ی پایتخت پراکنده بودند و آینده ای برای خود نمی دیدند، تهدیدی عمومی به شمار می رفتند که می بایست مهار شوند( ایران نو، ۲۵، ۱؛ آفاری، همان: ۳۸۶-۳۸۷).

علاوه برآن ، سفارت های روس و انگلیس نیز برای خلع سلاح مجاهدان به دولت ایران فشار می آوردند . در این زمان ، مارلینگ کاردار انگلیس ، به حسین قلی خان نواب وزیر امور خارجه ، در مورد اهمیت خلع سلاح مجاهدان توصیه هایی نمود . نواب نیز به مارلینگ و پوکلفسکی - کوزیل وزیر مختار روسیه ، اطلاع داد که دولت ایران قصد خلع سلاح مجاهدان را دارد و همکاری سردار اسعد و افراد بختیاری او و یفرم خان رئیس نظمی را جلب کرده است . اما نواب از سفارت های خارجی تضمین بیشتری درخواست کرد ، تا حکومت روسیه از این فرصت به عنوان بهانه ای برای اعزام قشون خود از قزوین به تهران استفاده نکند( همان: ۳۸۸-۳۸۷). پوکلفسکی - کوزیل حمایت کامل خود را از خلع سلاح مجاهدان اعلام کرد. نواب تقاضا کرد که اگر مجاهدان مقاومت کنند ، از بریگاد قزاق استفاده شود. ولی کنل وادبولسکی ، رئیس جدید بریگاد قزاق ، از شرکت در جست و جوی خانه به خانه دارندگان سلاح ها امتناع کرد و گفت که افراد تحت فرمانش تقریباً ۴۵۰ نفرند و این تعداد برای کاری به این بزرگی کفایت نمی کند(همان:۳۸۸).

سرانجام ، در ۲۶ رجب ۱۳۲۸ ه.ق دولت لایحه ای درباره خلع سلاح مجاهدان تقدیم مجلس کرد. مواد لایحه مزبور از این قرار بود :

۱. تمام اهالی شهر ، سواي کسانی که رسماً به آن ها اجازه حمل اسلحه داده شده است ، [در ظرف] ۲۴ ساعت اسلحه را تسلیم مأموران دولتی نمایند. هرکس در ظرف ۲۴ ساعت اسلحه را تسلیم مأموران دولتی ننماید ، متمرّد و یاغی است.

۲. تمام مجامعی که در این شهر برگزار می شود، باید به اطلاع نظمی و در تحت نظارت مأموران نظامی باشد و هر مجامعی که بدون اطلاع مأموران نظامی یا نظمی منعقد شود، متفرق و مجازات خواهند شد.

۳. هر یک از جراید یا ناطقین که بر خلاف احکام دولت مردم را ترغیب به سرکشی نمایند و یا مطالبی که موجب هیجان عامه باشد اظهار نمایند، فوراً از طرف دولت توقیف و مجازات می شوند (مذاکرات مجلس دوم، ۲۶ رجب ۱۳۲۸ ه.ق).

در پی تصویب لایحه مزبور، اداره نظمی اعلامیه شدید اللحنی صادر کرد و در آن مردم تهران و مجاهدان را مورد خطاب قرارداد تا ظرف ۴۸ ساعت نسبت به تحویل اسلحه خود و دریافت مبلغ آن اقدام کنند (روزنامه مجلس، ش ۱۴۶، ۵). سپس دولت مستوفی، هشت نفر از سران مجاهدان و انقلابیان را مأمور رسیدگی به این موضوع کرد. پس از هفت ساعت مذاکره، سوگند نامه ای از سوی حاضران مبنی بر توافق در مورد خلع سلاح به امضا رسید. حاضران در آن جلسه عبارت بودند از: ستارخان، باقرخان، سردار محیی، محمدولی خان تنکابنی (سپهدار)، صمصام السلطنه، سردار محتشم، ضرغام السلطنه و سردار اسعد (محمدی، ۱۳۷۰: ۶۶). به موجب این توافق نامه، قرار شد که بهای سلاح ها به مجاهدان پرداخت شود. اما وقتی معلوم شد که دولت فقط برای سلاح های دولتی مصادره شده در دوره جنگ پولی نمی دهد و حتی حقوق معوقه مجاهدان را نمی پردازد، مجاهدان به خشم آمدند. بیش از سی صد نفر از مجاهدان، عمدتاً فعالان آذربایجانی و گیلانی و عده ای از افراد بختیاری ضرغام السلطنه از اصفهان، درپارک اتابک گرد ستارخان جمع شدند و از او خواستند که هم از آنان حمایت کند و هم از جانب ایشان با حکومت به مذاکره بپردازد (دولت آبادی، همان: ۱۳۸؛ شیرازی، همان: ۲۴-۲۳؛ آفاری، همان: ۳۸۸). در این هنگام، وزارت جنگ از ستارخان درخواست کرد که «حضرات را از پارک خارج کنید»، اما او پاسخ داد: «شایسته و معمول نیست که شخص متحصن را از منزل خود عتفاً خارج کنند، چند روز صبر کنید، من به نصیحت آن ها را راضی به خلع سلاح می کنم، اسلحه آن ها را گرفته، تحویل دولت می نمایم» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۵۴۹).

## روی داد پارک اتابک

در پی انتشار اعلامیه نظمی تهران و تعیین ۴۸ ساعت مهلت برای تحویل اسلحه به دولت، از ستارخان خواسته شد، یا خود از پارک اتابک خارج شود، و یا آن که مجاهدان را از پارک اخراج کند. اما ستارخان، که نه راضی به درگیری بود و نه احتمال جنگ و جدال بین دولت و مجاهدان را می داد، صلاح دید که در پارک

باقی بماند . با این حال ، همواره به یاران خود توصیه می کرد : « کاری نکنید که کاسه بر سر ما شکند» (کسروی، همان: ۱۳۷) ؛ و در پاسخ به مجاهدانی که از تحویل سلاح خود ناخرسند بودند و آینده روشنی برای رهبران خود نمی دیدند ، می گفت: « این دولت را ما خودمان برانگیخته ایم و شایسته نیست که با او نافرمانی کنیم ؛ و آن گاه در اینجا میان شهر چگونه می توان جنگ نمود» (همان جا) . ستارخان به رغم وعده قبلی خود مبنی بر عدم مداخله ، خود را از کانون مناقشه کنار نکشید. مذاکره طرفین به زودی به شکست انجامید . میانجی گری وزیر مختار آلمان و سفیر عثمانی نیز نتیجه ای نداشت . مداخله وزیرمختار آلمان از نظر سفرای روس و انگلیس اقدامی خصمانه و جانب داری آلمان از ستارخان تلقی شد (آفاری ، همان: ۳۸۸) . چنین می نماید که هم سردار اسعد که با ستارخان خصومت داشت ، و هم دموکرات ها ، خواهان خنثی شدن نفوذ مردمی ستارخان ، باقرخان و مجاهدان متمرّد بودند و به مصالحه و سازش علاقه ای نداشتند. عداوت شخصی دموکرات ها ، که رهبرشان تقی زاده ، که در پی قتل های سیاسی اخیر مجبور به ترک تهران شده بود ، قطعاً در این تصمیم گیری آن ها مؤثر بود و نباید این نکته مهم را از نظر دور داشت (همان جا).

سرانجام ، مهلت ۴۸ ساعته به پایان رسید و در بعد از ظهر اول شعبان ۱۳۲۸ ه.ق، نیروهای دولتی مرکب از هزار نفر بختیاری به ریاست سردار بهادر ، و پانصد نفر مجاهد به فرماندهی بیروم خان ، و چند فوج سرباز با چند قبضه توپ ، پارک اتابک را محاصره کردند و لحظاتی بعد جنگ آغاز شد . مدت درگیری تا شب به طول انجامید. جنگ ، که از بعد از ظهر آغاز شده بود ، پس از چهار ساعت درگیری سخت ، به پایان رسید (ملک زاده، همان: ۱۳۵۲-۱۳۵۰). بیش از هیجده تن از مجاهدان داخل پارک کشته و چهل تن مجروح و دویست تن بازداشت شدند. در این درگیری ها ستارخان نیز پایش تیر خورد و مجروح شد و از فردای آن روز دیگر مجاهدی در کوچه های تهران دیده نشد ( کسروی، همان: ۱۴۳-۱۴۲) . پس از تصرف پارک ، بختیاری ها به غارت پارک پرداختند و آنچه را که متعلق به مجاهدان بود ، به یغما بردند. علی رغم آن که خلع سلاح مجاهدان از اصل مورد اشکال بود ، اما نکته قابل تأمل آن که ، تنها مجاهدان و هواداران ستارخان بودند که خلع سلاح شدند . بجز یاران ستارخان و معدودی از افراد سردار محیی (هم چون حسین بیگ نوروزاف و افرادش که به پارک رفته بودند و در زمره دستگیر شدگان بودند) و نیروهای ضرغام السلطنه ، نیروی های نظامی دیگر ،

خصوصاً سواران بختیاری، تحت این عنوان که «سواران مطیع اند» خلع سلاح نشدند (دولت آبادی، همان: ۱۳۸؛ ملک زاده، همان: ۱۳۵۲؛ شریف کاشانی، همان: ۵۵۱-۵۵۰).

## نتیجه گیری

خلع سلاح مجاهدان، که در پی بالا گرفتن رقابت سیاسی دموکرات ها و اعتدالیون و به منظور پایان دادن به قتل های سیاسی و امنیت بخشیدن به جامعه مطرح شد و مورد توافق همه جناح های سیاسی قرار گرفت، و حتی وقتی که قانونی در این باره وضع شد، ستارخان گفت: «نخست کسی که آن را به کار بندد من خواهم بود» (کسروی، همان: ۱۳۴)؛ در اصل، چیزی جز تصفیه حساب های شخصی و سیاسی نبود. علت این امر آن بود که فاتحان تهران، به خصوص سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری و بسیاری از عناصر دیوان سالار اقتدارگرا، وارد رقابت ها و خصومت های شخصی شدند. علاوه بر آن، بسیاری از دیوان سالاران سنتی و افراد متنفذ، مثل فرمان فرما، که در پی تحکیم موقعیت سیاسی خود بودند، نظر مساعدی نسبت به ستارخان و باقرخان و مجاهدان تبریز نداشتند. اما آنچه باعث شعله ور شدن آتش این رقابت ها گردید، رواج فرهنگ خشونت و اقتدارگرایی جدید بود که پس از برقراری نظام مشروطه در ایران رواج یافته بود. عناصر دیوان سالار اقتدارگرا، که نظر مساعدی نسبت به برقراری آزادی و تحقق عدالت سیاسی و اجتماعی نداشتند، پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، از خلاء قدرت سنتی سلطنت قاجار استفاده کرده، درصدد کسب اقتدار سیاسی و تثبیت موقعیت خود برآمده بودند. در چنین وضعیتی، رقابت های قومی و قبیله ای بختیاری ها با مجاهدان گیلان و آذربایجان، دشمنی سیاسی دموکرات ها و اعتدالیون و نیز دخالت دولت های روس و انگلیس — که در چهار چوب قرارداد ۱۹۰۷م درصدد تأمین منافع سیاسی — اقتصادی خود در ایران بودند — مزید بر علت شد و سرانجام روی داد پارک اتابک را رقم زد؛ و شد آنچه نباید می شد.

## منابع:

### الف ( کتاب ها

۱. آفاری، ژانت. ۱۳۷۹، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون.
۲. اتحادیه، منصوره. ۱۳۶۱، *پیدایش و تحول سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)*، تهران، نشر گستره.
۳. افشار، ایرج. ۱۳۵۹، *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده*، تهران، جاویدان.
۴. امیرخیزی، اسماعیل. ۱۳۳۹، *قیام آذربایجان و ستارخان*، تهران، انتشارات تهران.
۵. تقی زاده، حسن. ۱۳۴۹، *مقالات تقی زاده (تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت ایران)*، زیر نظر ایرج افشار، تهران، بی نا.
۶. دولت آبادی، یحیی. ۱۳۶۱، *حیات یحیی*، تهران، فردوسی.
۷. دهخوارقانی، شیخ رضا. ۱۳۵۶، *وقایع ناصری و توضیح مرام*، با مقدمه علی سیاهپوش، تهران، دنیا.
۸. شریف کاشانی، محمد مهدی. ۱۳۶۲، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ج ۳.
۹. شیرازی، حاجی آقا. ۱۳۳۰ق، *واقعات دو ساله یا تاریخ بدبختی ایران*، تهران، مطبعه شمس.
۱۰. *کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه)*. ۱۳۶۳، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، ج ۲، ج ۸.
۱۱. کسروی، احمد. ۱۳۷۶، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، تهران، امیرکبیر، ج ۱۱.
۱۲. *مذاکرات مجلس شورای ملی دوره دوم*.
۱۳. ملک زاده، مهدی. ۱۳۶۳، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، علمی، ج ۲، ج ۷.
۱۴. ناظم الاسلام کرمانی. ۱۳۶۲، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، آگاه و نوین، ج ۳، ج ۴.

### ب ( روزنامه ها

۱. *ایران نو*، سال اول، ش ۶۳.

۲. ایران نو، سال اول، ش ۲۵.

۳. روزنامه مجلس، سال سوم، ش ۱۴۵ و ۱۴۶.

۴. کوهستانی نژاد، مسعود. ۱۳۷۰، «پرونده یک ترور»، گنجینه اسناد، سال اول، دفتر دوم.

۵. محمدی، مهدی. ۱۳۷۰، «واقعه پارک اتابک»، گنجینه اسناد، سال اول، دفتر دوم.

